

کیست وارث شیخ فضل الله؟

رامین کامران

یکشنبه ۸ اسفند ۱۳۹۵

+++++

شیخ فضل الله که با پیروزی انقلاب مشروطیت و اعدام به جرم مخالفت با انقلاب مردمی و همراهی با محمدعلیشاه، از یادها رفته بود، با قدرتگیری خمینی، دوباره نام آور شد. همه او را پیشگام خمینی می‌شمرند. اینکه خمینی برای شیخ حرمت بسیار قائل بود و هر سال به زیارت قبرش میرفت، بر همه معلوم است و از همه اینها مهمتر، گفتار سیاسی خمینی، بیش از هر کس دیگر یادآور شیخ فضل الله بود و هست. اگر از هر کس، چه موافق و چه مخالف، بپرسید چه کسی وارث شیخ است، اگر همه، نگویند اکثریت قریب به اتفاق خواهند گفت: خمینی.

این پاسخ بخشی از حقیقت را در خود دارد. درست است، چون خمینی در تأسیس حکومت اسلامی راه شیخ را ادامه داده است، ولی ناقص است، چون او تنها وارث شیخ نیست. وقتی به آنچه شیخ میگفت دقت کنیم، بهتر خواهیم توانست تکلیف میراث او را روشن کنیم.

شیخ در چه موقعیتی قرار داشت؟

شیخ در جنبش مشروطیت نقش آفرین شد، وقتی که نخبگان ایران که از ابتدای قرن نوزدهم، شاهد پسروی و تضعیف کشورشان در برابر دو قدرت مسلط روس و انگلیس بودند، چاره را در برقراری نظام نوین کشورداری بسته بودند و دست اندر کار این مهم بودند. تمامی جنبش مشروطیت سیری بود به سوی برقرار کردن چنین نظامی. سیری پرکشش، هم برای ترتیب زبانی که بیانگر طرح مطلوب باشد و هم اجرای خود طرح. درگیر با فارسی قرن نوزدهمی که برای بیان مقصود جداً نارسا بود و افکار و نهادهای اجتماعی کهنی که با تمامی گرانی خویش، بر سر راه تغییر قرار گرفته بود. در طول انقلاب، کم کم، صداهای مشخصی که هرکدام بتواند سخنگوی یکی از گزینه های سیاست مدرن باشد، شکل گرفت و آنی که به اقتضای منطق موقعیت و دوران، بر دیگران غالب شد، صدای آزادیخواهان یا لیبرالها بود.

آن صدایی که از گلوی شیخ بیرون آمد، صورت ناپخته و ابتدایی یکی از این گزینه ها بود که سالها بعد توسط خمینی پخته شد و به روشنی بیان گشت و به کرسی نشست. چرا گفتیم ناپخته؟ برای اینکه شیخ، همانند محمدعلیشاه، در برخوردی که با افکار جدید و به کلی ناآشنا پیدا کرد، ابزاری جز مفاهیم سنتی و پایگاهی جز نهادهای سنتی نداشت و به اعتبار مقاومتش در برابر نوآوری، نمیتوانست داشته باشد. او میکوشید با همینها، با جفت و جزم کردنشان، گزینه سیاسی مطلوب خویش را بیان سازد و پیش ببرد.

سالهاست که جمله ای از او نقل میشود با این مضمون که اختلاف من با بهبهانی و طباطبایی شخصی بود، نه آنها مشروطه خواه بودند و نه من مستبد. صرفنظر از دقت و صحت این نقل قول که توضیحی باب طبع افراد آسانگیر به ما عرضه میکند، باید از این حد فراتر رفت و جداً به جریان درگیری ها توجه کرد. در این صورت معلوم خواهد گشت که شیخ در مبارزه با گزینه لیبرال که دشمن میداشت و در عین اینکه راه حل عملیش در میدان سیاست، همین سلطنت استبدادی در حال زوال بود، کوششهای در خور توجهی برای بیان و توجیه گزینه سیاسی خویش انجام داد که به هیچوجه به این داستان رقابت شخصی فروکاستنی نیست و در جای خود قابل توجه است. به هر صورت، عقبه پیدا کردن این افکار، خود نشانگر فراتر قرار داشتنشان از حد اختلافات فردی است.

شیخ چه میگفت

ایران در راه مشروطیت افتاده بود و این مشروطیت عملاً مترادف مجلس بود و شیخ با این تحول مخالف. او برای تسلط یافتن بر این حرکت دو کار کرد. یکی که کمتر به آن اشاره میشود، جدال بر سر ابعاد اختیارات منتخبین مجلس بود. شیخ با مفهوم نمایندگی که هنوز به این نام خوانده نمیشد، در افتاده بود و مصر بود که اینها وکیل هستند و اختیارشان از قماش حقوق خصوصی است، پس حق ندارند از سوی ملت حرف بزنند. دومی که مشهورتر است، مورد هیئت علمایی بود که قرار بود بر مصوبات مجلس نظارت نمایند. اولی به جایی نرسید، ولی دومی بالاخره وارد قانون اساسی شد، تا بالاخره مجلس دوم متروکش ساخت.

نفرتی که به دلیل مخالفت با مشروطه نصیب شیخ شد و هنوز هم لکه آن بر دامنش هست، باعث شده تا توجه کافی به باریک بینی های حقوقی وی نشود. گذرا اشاره ای میکنم چون ارزشش را دارد. ایراد اول وارد نبود، ولی دعوا بر سر نمایندگی اساساً بسیار منطقی بود و عیناً در کشمکش هایی هم که در باب مجالس نمایندگی در اروپا درگرفته بود، واقع شده بود - حرف نه اسلامی بود و نه جهان سومی و نه عقب مانده.

مورد دوم، دو بعد داشت. یکی سواستفاده از ایجاد مجلس برای وحدت بخشیدن به مرجعیت که اینهم - به رغم اهمیتش - مغفول مانده و دوم سلب اختیار وضع قوانین از مجلس که جزو معلومات عمومی است. این دومی احياناً تصویر انواع شورای نگهبان قانون اساسی را که امروز در بسیاری از کشورها وجود دارد، به ذهن ما متبادر میکند. فقط باید توجه داشت نمونه هایی که ما میشناسیم عموماً مربوط است به نیمه دوم قرن بیستم و میراث مکتب حقوقی اثرتیسی است که هانس کلسن چهره شاخصش به شمار میاید. در زمانی که شیخ این طرح را در میان آورد، نمونه نگهبانی قانون اساسی، غیر از ایالات متحده که دور بود و ناآشنا و جزو سرمشقه های مشروطه خواهان نبود، در جهان وجود نداشت و فکر شیخ از خودش بود، نه تقلید. اگر به جزئیات وارد شدم، محض جلب توجه خوانندگان به این نکته بود که اندیشه نوآور و مدرن ایران مدیون منابع غربی بود، آنها را درک و هضم کرده بود، ولی خودش چیزی بر آنها نیافزود. همین باعث شد تا برخی به آن مهر تقلید صرف بزنند، شعور و زحمت کسانی را که در این راه گام نهادند با بی انصافی و گاه نادانی صرف، دستکم بگیرند و فرضاً نگارش قانون اساسی را کاری در حد ترجمه بشمارند و اما وقتی نگاه میکنیم به اندیشه مرتجعان که در برابر گروه اول موضع گرفته بودند و نفی گفتار آنها را در دستور کار داشتند، توانایی فکری و حقوقی ایرانیان را از زاویه ای دیگر میبینیم که به هیچوجه نمیتوان به تقلیدش فروکاست. واکنش ارتجاعی در برابر تجدد، به رغم خود، شاهدهی است بر اصالت جنبشی که در عین مخالفت با بدنه اصلیش، خود بخشی از آن به حساب میاید...

عبارتی که در نهایت یادگار شیخ شد و برای ما باقی ماند، «مشروطه مشروعه» است که موقعیت او را بین سنت و تجدد بیان میدارد. این عبارت، دوگانگی مستتر در پیشنهادات او را که واکنشی بود به تجدد، ولی نمیتوانست از پایگاه سنتی خود ببرد، به ما عرضه میدارد. طرح شیخ از انحراف و فلج کردن مجلس فراتر نمیرفت و عملاً نمیتوانست از نهاد پادشاهی استبدادی جدا شود و بالاخره با همان هم به قعر دره رفت.

خمینی چه گفت

کاری که خمینی بعد از خرداد چهل و دو، کرها انجام داد، همین صورتبندی ارتجاع نوین بود. آزاد از قید سنت پادشاهی استبدادی قدیم که هرچند خودش با مشروطیت مرده بود، سایه اش از ورای استبداد پهلوی در تاریخ معاصر دوام کرده بود. خمینی به میل و رضا این کار را نکرد. او مایل بود تا در قالب خیالی و به عبارتی رمانتیک همان استبداد کهن، با دربار و شاه رابطه مستقیم داشته باشد، ولی ابراز بی نیازی شاه نسبت به روحانیان که از ابتدای دهه چهل بیان گشت، راهش را به این سو بست.

ولایت فقیه بیان بی نیازی متقابل است نسبت به شاه و سلطنت: اگر قانون شرع را اجرا نمیکنی، خودمان میکنیم. خمینی به اسم اجرای قانون شرع، چنگ بر دستگاه دولت انداخت، به این خیال که حکومت قضات را بر پا خواهد داشت. قضاوت، تنها الگویی بود که سنت - در نبود مرجع معصوم - برای اجرای قانون شرع، به او عرضه میداشت. ولی از آنجا که چنین حکومتی ممکن نیست، در نهایت کار رسید به برقراری حکومت امام زمان، بدون حضور امام زمان و به دست ولی فقیه که اکنون شاهدیم.

خمینی به راه شیخ رفت، ولی بسیار فراتر از او و بالاخره توانست طرحی را که میتوان با مختصری طنز، «رهای» ارتجاع از قید سنت - سنت پادشاهی - خواند، به سرانجام برساند. سنتی بودن، با مشروطیت به آخر عمر خود رسیده

بود، از آن پس، دوران سنتگرایی آغاز شد و این تحول در زمینه حکومت اسلامی، با خمینی به سرانجام رسید. پهلوی ها کوششهای محمدعلیشاه را که اول سعی کرد تا مثل شیخ، راه حلی نیمه سنتی در میان بنهد و در نهایت به سیم آخر زد و راه بازگشت به گذشته را در پیش گرفت و شکست خورد، ادامه دادند و با مدرن کردن آن و دور ریختن محتوای سنتی اش، در عین حفظ قالب بیرونی، برقرارش ساختند. دشمنشان، از راهی دیگر و چند دهه بعد، با ترتیبی مشابه به همین مقصد رسید - با ولی فقیه.

کیست وارث؟

بعد از اینها که آمد، اگر بخواهیم دنبال وارث شیخ بگردیم، باید به کدام سو نظر کنیم؟ دو نوع پاسخ میتوان به این پرسش داد: چه کسی میراث را در صورت اصلی خود حفظ کرده؛ چه کسی راه را ادامه داده و میراث را تکمیل کرده.

خمینی حتماً در فهرست وارث جا و جایی مهم دارد، ولی او را باید بیشتر ادامه دهنده راه شیخ به حساب آورد. کسی که روح طرح سیاسی وی را حفظ کرد و به ترتیبی در خور شرایط، تحقق بخشید، هرچند در این راه، افکار و طرح اولیه را به کلی متحول ساخت. این تغییر بهای تحقق بود. بخشی را به رضا پرداخت و بخشی را به اجبار.

اما در سوی دیگر باید دید که آیا کسی نیز همان طرح شیخ را حفظ کرده و در راه تحققش کوشیده یا نه؟ پاسخ به این سؤال بر خلاف انتظار، مثبت است: ملی مذهبی ها.

طرح سیاسی این گروه که مدعیست اسلام را با دمکراسی آشتی میدهد، درست همان طرح «مشروطه مشروعه» شیخ است. البته باید یادآوری کرد که بر خلاف ادعا، آشتی اسلام با دمکراسی در کار نیست. این توهم، حتی اگر رواج هم بگیرد که گرفته، اساساً ناممکن است. معنای این شعار، در عمل عبارت است از آشتی اسلام با نهادهای دمکراتیک و در صدر آنها مجلس که شیخ هم در دوره خود ناچار به تمکین بدانها بود. چون در عین اینکه میکوشید با نفی مفهوم نمایندگی، مجلس را از دورن پوک و بی معنی سازد، قادر نبود اساساً نفی کند. اصلاً شاخصه اصلی استبداد های مدرن که ماهیت عمیقشان را که واکنش در برابر دمکراسی لبرال است، آشکار میسازد، همین اجبار کنار آمدن با اسباب و اثاث دمکراسی و در صدرشان رأی گیری و مجلس و کلاً مفهوم نمایندگی ملت است. اینها را از محتوا خالی میکنند، اما حذفشان نمی نمایند. استبدادهای سنتی میمیرند چون قادر به این کار نیستند.

آنچه ملی مذهبی ها، تحت فشار شرایط روزگار و شکست عملی استبداد توتالیتر ساخته خمینی انجام داده اند، بازگشتی است به عقب، نوعی عقب نشینی به قصد کنار هم نشان دادن اجرای شریعت با رأی مردم. وقتی دستاورد خمینی با این وسعت و قاطعیت مردود شناخته شده، کمی عقبتر رفتن و به موضع شیخ فضل الله بازگشتن، راه حل خیلی نامعقولی نیست. موفقیت تبلیغاتی شان در این است که عقب نشینی شان را به جای پیشرفت به مردم ایران عرضه میدارند، به سوی دمکراسی که نه هدفشان است و نه قادرند به آن برسند. وارث شیخ فضل الله هستند و خود را وارث مصدق جا میزنند! این موفق ترین نمونه جعل هویت است که میتوان در ایران مدرن یافت.

۲۶ فوریه ۲۰۱۷

مطالب منتشر شده در این صفحه نمایانگر سیاست رسمی رادیو زمانه نیستند و توسط کاربران تهیه شده اند. شما نیز می توانید به راحتی در تریبون زمانه عضو شوید و مطالب خود را منتشر کنید.

+++++

برچیده تبرستان از رادیو زمانه 2017-2-27 / 1395-12-8

<https://www.tribunezamaneh.com/archives/115993#respond>